

صاحب نظری از آمریکا

بقلم ویلیام دوگلاس

قاضی دیوان عالی ایالات متحده

مؤسسه تحقیق درباره سازمان های دموکراتیک در شهر سانتا باربارا ، ایالت کالیفرنیا جزوهای در موضوع « ایالات متحده آمریکا و انقلاب » انتشار داده است : در این جزوه چند تن از صاحب نظران آمریکائی راجع به مسئله فوق به بحث پرداخته اند . در آن میان مقاله « ویلیام دوگلاس » دارای ارزش و اعتبار خاصی است ؛ چه از نظر مقام بسیار مهمی که نویسنده آن در کشور خود دارد ، چه از نظر شهرت دنیائی او و چه از نظر نکاتی که در این مقاله مطرح کرده است . نام « ویلیام دوگلاس » بگوش ما نا آشنا نیست ، زیرا او چند بار بایران آمده و چون با مسائل کشورهای شرق آشنائی نزدیک دارد ، نظریه های او برای مردم این کشورها ذی قیمت می تواند بود . از اینرو به ترجمه این مقاله پرداخته شد . م . ع . ا .

ما آمریکائیان در انقلاب زائیده شدیم . منشور استقلال^۱ آئین ما را چنین بیان میکند : « ما این اصول را بعنوان حقایق مسلم و انکارناپذیر می پذیریم که : همه آدمیان برابر آفریده شده اند ؛ که آفریدگار آنان بعضی حقوق انتقال ناپذیر بآنان اعطاء کرده است که از آن جمله اند حق زندگی ، حق آزادی و حق تکاپو در راه خوشبختی ؛ که برای استقرار این حقوق حکومتها در میان آدمیان تشکیل میگردند که قدرت قانونی آنان منبعت از اراده افراد ملت است . که هر گاه نوعی از انواع این حکومتها در صدد تباہ کردن این هدفها بر آید مردم حق خواهند داشت که او را به تغییر وادارند یا از میانش بردارند و حکومت دیگری بجایش بگذارند ، چنان حکومتی که بنیادش بر این اصول مبتنی باشد و حاکمیت خود را بصورتی سازمان دهد که مردم او را شایسته و مهمیای تأمین سعادت و عافیت خویش ببینند . »

در حدود پانزده ایالت از ایالات ما گاه بگاه حق انقلاب را در قوانین اساسی خود مرعی داشته اند . یکی از محاکم پنسیلوانیا سه راه برای تغییر حکومت محلی توصیف کرده است . محکمه مزبور در تفسیر یکی از عبارات منشور حقوق چنین بیان میکند . « عبارت « به شیوه ای که بنظر آنان مناسب آید » که در منشور حقوق آمده سه طریقه معروف و مرسوم را در بر میگیرد ؛ بر حسب یکی از این طریقه همه مردم يك ایالت میتوانند به تغییر شکل حکومت موجود اراده کنند :

۱ - شیوه ای که در قانون اساسی پیش بینی گردیده است .

۲ - وضع قانون تلازمی که دستگاه حاکمه را به تجدید نظر در خود ملزم کند و حاکمیت او را

۱ - Declaration of Independence منشور استقلال اعلام کننده استقلال سیزده ایالت از نخستین ایالات آمریکا بود . هیئتی از جانب کنگره آمریکا مأمور تنظیم آن گردید که **توماس جفرسون** نیز یکی از اعضا آن بود . طرح اولیه منشور بدست جفرسون تهیه شده است .

منیعت از مردم گردانند .

۳ - انقلاب .

دوره اول وسائل مسالمت آمیز هستند که از طریق آنها اراده مردم بر تغییر حکومت اعمال میگردد و حکومت موجود رضا میدهد که بدون انقلاب جای خود را بدبگری بسیاری . حکومت ، موافقت خود را با پیروی از اصلی که در قانون اساسی مندرج است و با وضع قانون تازه ای ابراز میدارد . اگر حکومت موجود به هیچ یک از این دو طریق کردن نهاد چاره مردم در انتخاب راه سوم خواهد بود ، یعنی انقلاب .

ابراهام لینکلن ، منشور انقلاب را « حرز جاودانی بشریت » نامید . در روزگار لینکلن بودند حقوقدانان و قضاتی که منشور استقلال را تنها ناظر به سفید پوستان میپنداشتند ، نه به سیاه پوستان . لینکلن در سال ۱۸۵۷ گفت : « بعقیده من پردازندگان این سند بزرگوار قصد داشته اند که منشور استقلال همه افراد بشر را شامل گردد ، اما نیت آنان این نبوده است که همه آدمیان را از جمیع جهات « برابر » اعلام کنند . آنانرا قصد این ادعا نبوده است که همه مردم از حیث رنگ پوست ، اندازه بدن ، نیروی دماغ ، رشد اخلاقی یا قابلیت اجتماعی برابرند . آنان با وضوح کافی تعیین کردند که افراد بشر از جهات خاصی مساوی خلق شده اند و این تساوی بنظر آنان معطوف به بعضی حقوق انتقال ناپذیر است که از آن جمله اند « حق زندگی ، حق آزادی و حق تکلیف در راه خوشبختی » آنچه گفتند اینست و منظور آنان نیز همین بوده است . ایشان را نه قصد تصدیق آن بوده است که همه آدمیان هم اکنون از موهبت برابری برخوردارند - امری که خلاف آن آشکار بود - و نه ادعای آمادگی آنکه آنها بیدرتنگ با آنان اعطا کنند . در واقع ایشان توانائی اهداء چنین عطیهای را نداشتند . نیت ایشان جز این چیزی نبوده است که حق را اعلام کنند بامید آنکه بمحض فراهم شدن مقتضیات ، اجرا ، برابر آن خواهد آمد . نیت ایشان این بوده است که مصدر اعلائی برای جامعه آزاد برپای دارند که با دل همه مردم نزدیک باشد و از جانب همه بدان احترام گذارده شود ، همواره نظرها بدان دوخته بماند ، همواره در تأمین آن کوشش بکار رود هر چند هرگز بتمامی دست یافتن بآن امکان پذیر نباشد ، همواره نزدیکی بدان بیشتر گردد و بدین وسیله تأثیر آن مدام به کسترش و ژرفی بگراید و بر سعادت و ارزش زندگی خلق از هر رنگ و نژاد در سراسر جهان بیفزاید . »

لینکلن در سال ۱۸۶۱ گفت « منشور استقلال برای سراسر آینده بجهان امید بخشیده است ... نوبت داده است که در زمان مقتضی بار مصائب از شانه همه جهانیان برداشته خواهد شد و همه مردم از امکانات مساوی برخوردار خواهند گشت . »

لینکلن در دوران (جاودگشی) ای که در پی جنگ دوم در آمریکا آغاز گشت کلمه انقلاب بمعنای آشوب قلمداد گردید . ما مردم غرب که از سنت آزادی بخش انقلاب بارور بودیم دیگر در این

۱ - Wicth Hunt اشاره به تمقیب و تهدید چپ روان و متهمین به کمونیسم است که بعد از جنگ اخیر بصورت نصب آمیزی در آمریکا رواج گرفت و در دوران « مالک کارتی » رئیس سابق کمیسیون تحقیق مجلس سنا با وج خود رسید . در این گیر و دار بازار شایعه و تهمت چنان گرم شد که مردان نامداری چون **انشتاین** و **اوپن هایمر** و **چارلی چاپلین** در معرض اتهام قرار گرفتند ! حتی کار بجائی کشید که **ترومن** و **آچسن** بعدها **آیزنهاور** و **استیوسن** نیز هوادار کمونیستها خوانده شدند . ←

زمینه اثری انتشار ندادیم و میدان را به کمونیست ها رها کردیم . کسانیکه میخواستند کتابی در باره « طرز رهبری انقلاب » بدست آورند میبایست به انتشارات کمونیستی مراجعه کنند . در واقع ما از این افتخار چشم پوشیدیم که انقلاب را يك پدیده ذهنی آمریکائی بشمار آوریم و در بسیاری از موارد آنرا با کمونیسم شبیه کردیم . کارسوء ظن آمریکائیان نسبت به انقلاب بجائی کشید که اگر دانشجوئی در یکی از کتابخانه های عمومی کتابی درباره شیوه انقلاب طلب میکرد چه بسا که خانم کتابدار او را بدست پلیس می سپرد .

این رفتار گرچه در زمان سابق خنده آور تلقی می شد در چند ده ساله اخیر نمرات وخیمی بیار آورد . در طی سفرهای خود به آسیا من بارها از مردان سی باجهل ساله پرسیدم که در هجده سالگی چه کتابهایی میخواندید غالباً جواب میدادند (کارل ماکس) و چون سؤال میکردم چرا ؟ پاسخ میدادند « ما در قید حکومت استعمار بودیم و راهی بسوی نجات می جستیم . میخواستیم استقلال بدست آوریم و در پی این مقصود میبایست به انقلاب توسل جوئیم . کتابهای مربوط بانقلاب تنها از جانب کمونیستها انتشار می یافت .»

اکثر این مردم ، کمونیسم را بعنوان يك آئین سیاسی مردود شمرده بودند ، هر چند چاشنی ای از سوسیالیسم در خود نگاه میداشتند . پس از گفتگو با آنان بدین نکته پی بردم که چیه فرصت های بزرگی از دست ما رفته بود ، بدین معنی که در عوض توسل به اندیشه انقلابی و آزادی و عدالت تنها با بمب و دلار به نبرد با کمونیسم برخاسته بودیم .

درفرن حاضر استرالیا ، اروپا ، ژاپن ، زلاند جدید و آمریکای شمالی از توجه به انقلاب در داخل خود بی نیاز بوده اند ؛ زیرا سازمانهای آنها بیش و کم طوری پرداخته شده است که می تواند تغییر پذیر بماند . اما قاره های دیگر چون آفریقا و آسیا و آمریکای جنوبی امید خود را به انقلاب بسته اند . این سرزمین ها که در تسلط استعمار بودند از دیرباز رؤیای استقلال را در سر پرورانده اند همانگونه که خود ما رؤیای رهائی از قید انگلستان را در سر پرورانده بودیم . بعضی اوقات رؤیاهای آنها جز بصورت کوششهای معنوی تجلی نمیکرد . با اینحال هندوستان بر رهبری **گاندی** به بیداری گرائید ، آنچنان بیداری ای که نیروئی بس افزونتر از نیروی تانک و توپ بوجود آورد . در وقت نام مبارزه های دامنه دار زیرزمینی بر ضد فرانسه آغاز گشت . آفریقا میدان کشمکش های پر جوش و خروش بین فرمانروایان استعماری و نوده های مردم گشت .

کسیکه تاریخ امریکا و جمله های برانگیزننده منشور حقوق را می خواند شاید تصور کند که در نبرد بین فرمانروایان استعماری و مردم ، ما جانب مردم را گرفته ایم . نه ، خلاف آن درست است . دین آپسن که تصدی وزارت امور خارجه ما را برعهده داشت مدت پنج سال در برابر استقلال اندونزی ایستادگی کرد . هنری کابوت لاج که رئیس هیئت نمایندگی ما در سازمان ملل بود در مقابل اعطای

اصطلاح جادو کشی از رسم مسیحیت قرون وسطائی اقتباس شده است . در آن زمان متعصبان مسیحی جادوان و غیب گویان را با اعتقاد آنکه با شیطان و ارواح شریر سرو سر دارند با آتش می سوزاندند . معروفترین این قربانیان **ژاندارک** بود . از جمله کسانیکه با این آتش تعصب سوخته شدند از یکسو کیمیا گران و پژوهندگان علم بودند و از سوی دیگر گوشه نشینان و اشخاص بدبختی که دیوانه یا شوریده حال بودند و گناهشان تنها آن بود که رفتار و کردارشان شبیه با اکثریت مردم نبود . قرون وسطائیان همه اینان را در زمره ساحران می شمردند و مرگشان را واجب می دانستند .

استقلال به مراکش یا الجزایر یا ویتنام سخت مقاومت ورزیدند .

در نیمه دوم قرن بیستم ما چون کسی بودیم که با سیمای حق بجانب و متظاهر به آزادی دوستی ، مدافع وضع موجود Status- Quo بماند . در زمان حکومت ترومن و آیزنهاور به نحو مستمر از این سیاست پیروی کردیم و تا زمان ریاست جمهوری کندی تغییری در آن پدید نیامد . در ۱۵ مارس ۱۹۶۱ یعنی روزی که از قطعنامه سازمان ملل بسود آنگولا و بزیان پرتغال پشتیبانی کردیم تغییر جهتی احساس گردید . ما تا آن روز یا برضد قطعنامه‌های استقلال رأی داده بودیم و یا از دادن رأی امتناع کرده بودیم . ما تا آن روز پشتیبان نظامهای « محترم » استعماری اروپائیان بودیم و با کسانی که گاه بگاه با صدای گرفته و خشم آلود طلب استقلال میکردند دشمنی میورزیدیم . در واقع بدون مساعدت مالی ما فرانسه قادر نبود ملت های زیر دست خود را تا مدتی باین درازی تحت تسلط نگهدارد .

با این همه انقلابهای قرن بیستم تنها معطوف به نظام های استعماری غربی نیستند . بعضی از آنها نظامهای استعماری کمونیستی را هدف قرار داده اند . مجارستان یکی از آنهاست . ثبت نمونه دیگر و یوکسلاوی نمونه سوم است . هر گاه چنین انقلابی آغاز گردد ما هم دردی و علاقه نشان می دهیم ، حتی گاهی خود را بدرود معر که می کشانیم .

البته این کشورها سزاوار همدردی هستند اما نه بیشتر از کشورهای دیگر . در سرزمین های تحت سلطه انگلستان بسی بیشتر از کشورهای تحت نظام کمونیستی طبقه روشنفکر امکان رشد یافته است . مأموران بریتانیا در مستعمره های خود بنحوی سخاوتمندانه در پرورش طبقه روشنفکر میکوشیدند . فرانسویان و هلندیان از این نظر لئیم تر بودند . یقین است که اگر گاندی در يك کشور کمونیستی میزیست نمیتوانست جان بدر ببرد . با این حال اکثریت « بومیان » در تحت نظام استعماری چنان بینوا مانده اند که در نظر آنان تفاوتی نخواهد کرد که کمونیستی بر آنان فرمانروا باشد یا شخصی اشراف منش . لئوبولد ۲ که از سال ۱۸۸۶ تا ۱۹۰۸ بر کنگو حکومت راند بنا باظهار جان کوتر در کتاب « درون آفریقا » پنج تا هفت میلیون مردم آن سامان را نابود کرد . اروپائیان بودند که رسم مثله کردن و دست و پا بردن را به بهانه برقراری انضباط در مستعمرات رایج داشتند . رؤسای دسته های کاری برای آنکه از زبردستان خود زهر چشم بگیرند اعضاء بریده شده را غالباً دوداندود میکردند تا در آب و هوای مرطوب محفوظ بماند و آنها را برای عبرت دیگران بنمایش میگذاشتند . بسیاری از اروپائیان با این روش های قسارت آمیز همدستان نبودند اما هیچ يك از آنان نیز درصدد تعلیم و تربیت توده های مردم بر نیامد .

اگر ایالات متحده میل دارد که مقام رهبری اخلاقی را در جهان بدست آورد ، اگر ایالات متحده میل دارد اعتبار لازم کسب کند تا بتواند در آینده آراء سازمان ملل را بجانب مسائل آزادیخواهانه و اساسی جلب نماید ناگزیر است که مشوق استقلال برای ملتها گردد .

در قرن بیستم انقلاب بسی پر معنا تر و وسیع تر از عصیان بر ضد نظامهای استعماری است . در سرزمین های پهناوری از جهان انقلاب به مفهوم قیام برضد فئودالیسم است . در هر نقطه از جهان

۱ - Natives عنوانی است کم و بیش تحقیر آمیز که اروپائیان به ساکنان غیر اروپائی

مستعمرات داده اند . ۲ - Léopold - لئوبولد دوم پادشاه بلژیک که در سال ۱۸۸۵ دولت آزادکنگورا بعنوان ملک شخصی خود ایجاد کرد و در سال ۱۹۰۸ آن را به بلژیک واگذار نمود

که مردم در اداره امور مملکت خود مداخله ندارند و فئودالیسم سیاسی حکمفرماست. در هر نقطه از جهان که سلسله‌های ظواهر حکومت پارلمانی را آراسته است لیکن آن را بسود طبقه حاکمه بکار میاندازد فئودالیسم سیاسی حکمفرماست. در هر نقطه از جهان که یک یا چند خانواده سررشته امور را به انحصار در دست گرفته‌اند فئودالیسم سیاسی حکمفرماست، اگر اسرائیل و لبنان و ترکیه را پشت سر نهیم و بسوی شرق تا فرمز پیش رویم بسیار بسیار اندک خواهیم یافت تعداد کشور هائی که تحت تسلط فئودالها نباشند. هند در این میانه استثنائی است. برهه استثنای دیگر است. در پاکستان اگر انتخاباتی هست تنها در دبه‌ها برای برگزیدن اعضا شورای محلی است، همین بس. اکثر کشورهای دیگر این واقعیت را که مردم در هیچ مرحله از مراحل سهمی در اداره امور مملکت ندارند، بدشواری میتوانند پنهان کنند و گاه زحمت پنهان کردن آن را نیز بخود نمیدهند.

سنتهای دموکراتیک رشد نخواهد یافت مگر آنکه زمینه موافق برای پرورش آنها فراهم گردد و تا زمانی که مردم آزادانه درباره سرنوشت خود اظهار نظر نکنند این زمینه پدید نخواهد آمد. اصل داده مردم در تعیین حکومت، یک اصل امریکائی است و باید در سراسر دنیا شعار ما گردد کسانی چون اچسن و لاج این اصل را خواص می‌شمارند؛ زیرا بنظر آنان «بومیان» اهلیت حکومت کردن بر خویش را ندارند. بی‌شک هیچ قومی قادر نخواهد بود که سازمانهای دموکراتیک را باندانگونه که مادر غرب می‌شناسیم، یکسبه تجهیز و تکمیل کند، ولی وظیفه ما آنست که نفوذ و اعتبار خود را بسوی مردمی متمایل داریم که در تلاش کسب تهیلائی از حکومت خویش هستند. چرا باید هزاران هزار میلیون دلار به کشورهای سرازیر کنیم بی آنکه رشته‌های ما را بانها پیوند دهد؟ آیا یکی از روشهای خوب مبارزه با کمونیسم نمایست که سازمانهای دموکراتیک در سرزمین هائی ایجاد گردند که اکنون از آن بی‌اصیند؟

در قرن بیستم انقلابات بمعنای عسبان بر ضد نوع دیگری از فئودالیسم نیز هست و آن فئودالیسم اقتصادی است. در آفریقا و آسیا و جنوب آمریکا کشورهای بسیاری یافت میشوند که در آنها مالکیت زمین با انحصار چند زمین‌دار بزرگست. غالباً چند خانواده مساحت مملکتی را در اختیار خود دارند. در میان بعضی ملتها مشتی زمین دار که از حاکم وقت حمایت می‌کنند قسمت عمده ثروت مملکت را در دست گرفته‌اند، در حالیکه اکثریت عظیم مردم در بدترین وضع بخور و نمیر، گوئی صدفه بگیر و خوشه چین خرمن آنانند. اینان نه طبیب دارند، نه درمانگاه و نه مدرسه پس فقط قرض پدر را بارث می‌برد. در بعضی کشورها که اقتصاد مبتنی بر یک محصول در سال است درآمد سالیانه تاحد بسیار نازل می‌آید. در آمد متوسط یک کارگر روز مزد کوبائی در سال هجده دلار است.

در طی ده‌ها سال امریکای جنوبی انقلابهائی داشته‌است که از جانب کاخ نشینان برپای می‌شده. تنها در این اواخر انقلابی از عمق در آن سامان پدید آمد و آن انقلاب کوبا است. تجربه کوبا ممکن است بسایر نقاط نیز سرایت کند، ولی اگر ما شهامت آسرا داشته باشیم که بنحو قاطعی از آزادی جانب‌داری کنیم، دیگران به پیروی از سرمشق کوبا نیازی نخواهند داشت.

ایالات متحده باید انقلابهای دموکراتیک را بر ضد فئودالیسم تشویق کند. ما از نظر آنکه دموکرات منش هستیم نمی‌توانیم به سبک کمونیسم آشوب برانگیزیم و در داخل هر کشور مبارزات زیرزمینی ترتیب دهیم، تا حکومت‌ها را با قهر و خشونت بزیر افکند. لیکن ما می‌توانیم هوا خواه دموکراسی اقتصادی باشیم، نه مخالف آن. زیرا بی آنکه در این زمینه پیشرفتهائی حاصل آید ما هیچ

گاه نخواهیم توانست انتظار داشت که جوامع دموکراتیک دوام پذیری از میان ملت های تازه با استقلال رسیده سر بر آورند .

مانا امروز در اکثر موارد بسوی دیگر تمایل داشته ایم . هنگامیکه گواتمالا علائم عصیان بروز داد به استقرار نظام فاشیستی در آن کشور کمک کردیم

در مورد انقلابهایی که در زمینه اقتصادی صورت میگیرد آشکار است که ما باید چه بکنیم . باید هر جا مردی را بر سر کار میبینیم که کمونیست نیست و برنامه اصلاحی دارد او را تقویت نمائیم . هنگامیکه معاضدت مالی به کشوری میکنیم باید تنها بآن شرط باشد که قدمهایی در اصلاح برنامه های اقتصادی برداشته شود . يك بانکدار آمریکائی هیچگاه برای اجرای طرحی اعتبار نمیدهد مگر آنکه اطمینان یابد که آن طرح بشمر خواهد رسید و سودمند خواهد افتاد . لازم نیست که ماشیوه بانکداران را بکار ببریم ولی ضروری است که از شیوه های دموکراتیک پیروی کنیم . ضروری است از خود پیرسیم آیا گامی در راه اصلاحات ارضی به پیش نهاده خواهد شد ؟ آیا کارخانه هایی که باید ساخته شود دستگامی خواهد بود که با عرق جبین کارگران بچرخد ؟ آیا سدی که باید بنا کرد تنها منافع زمین داران را افزایش خواهد داد یا زمین های تازه کشت به دهقانان تعلق گرفت ؟ آیا کمک های اصل چهار در صورت افزایش منافع معدودی را تأمین خواهد کرد و با جزئی از برنامه ای خواهد بود که از طریق آن اراضی وسیع ، قطعه قطعه به روستائیان فروخته خواهد شد ؟

آیا کارخانه هایی که باید با دلار های آمریکائی برپا شوند به مشتی از اعضاء هیئت حاکمه اختصاص خواهند یافت همانگونه که در فرمز بارها و بارها چنین شده است و با آنکه گروه های مستقل اجازه خواهند یافت که سهام آنها را آزادانه بخرند و در استقرار جامعه سوداگری آزاد نخستین گام را بردارند ؟ در زمان حکومت ترومن و اینزهار مالز خود کمتر چنین پرسشهایی میکردیم . فرضیه ما آن بود که اگر ملتی در یکی از سرزمینهای واپس مانده هر سال چند ملیون غنی تر گردید شکستی بر کمونیسم وارد شده است . حتی اجرای طرحهای آبیاری ، مشروط به واگذاری مساحت معینی از خاک به هر خانواده زارع نبود ، یعنی همان برنامه ای که در کشور خود با توفیق درخشانی با اجرا در آوردیم .

نتیجه حاصل از کمک های خارجی در جوامع فئودالی این شد که ثروتمندان روز بروز ثروتمندتر شوند و تهیدستان در تنگنای عسرت قرار گیرند . این طرز عمل به برافروختن جرقه انقلاب در عراق در ژوئیه ۱۹۵۸ کمک کرد .

سه انقلابی که مردم خواستار آنند اینست : ۱ - انقلاب بر ضد استعمار . ۲ - انقلاب بر ضد فئودالیسم سیاسی . ۳ - انقلاب بر ضد فئودالیسم اقتصادی . این سه انقلاب به سرعت پیش می آیند . تا با امروز غالباً کمونیست ها برانگیزنده و مؤید آن بوده اند . آنان در واقع این تصور را ایجاد کرده اند که اندیشه هایی که در پس این انقلابها هست مایه کمونیستی دارد . این ادعا بکلی نادرست است چه تنها سرمایه ای که کمونیست ها بر افکار انقلابی افزوده اند همان فلسفه مائوئیسم دیالکتیک است . اقلیتی که تابع این فلسفه اند به سبب اتفاقی که دارند ، وحدت و شوری که در تبلیغ بکار میبرد نیروی خود را دوسه برابر می کنند .

اندیشه هایی که در پس این سه انقلاب است نه روسی است و نه چینی . قسمتی از آن حاصل از تمدن یهود و مسیحیت است و بعضی از آن در قرآن العکس یافته . بعضی دیگر از غنای فلسفه هند

و بودائی مایه گرفته . ارسطو **توماس اکوئیناس ۱** ، **جان لاک ۲** ، **توماس پین ۳** ، **توماس جفرسن ۴** ، **جیمز مادیسن ۵** ، اینانند کسانی که آثارشان منابع اصلی دموکراسی بشمار میرود . ابراهام لیکن بعنوان منادی مساوات امروز نیرومندتر از همیشه جلوه می کند . منشور استقلال هنوز نیروئی است که دل های خلق را در سراسر جهان برمی انگیزد . مفاهیم استقلال ، اراده مردم در تعیین حکومت ، برابری ، آزادی و عدالت از جوامع غیر کمونیستی سرچشمه نگرفته اند . لیکن کمونیست ها آنها را در انحصار خود می خوانند . همین امر **خرق و شچف** را بر آن عقیده میدارد که آینده از آن کمونیسم است . ما نباید بگذاریم که چنین باشد . چنین نخواهد بود اگر ما این سه انقلاب را مورد پشتیبانی دلیرانه خود قرار دهیم .

انقلاب چهارمی نیز هست که اگر ما بخواهیم از نفوذ کمونیسم در کشورهای واپس مانده جلوگیری کنیم ناگزیر به تأیید آن هستیم . این چهارمی ، انقلاب بر ضد فساد است .

سر رشته این مشکل به کشور خود ما بسته است و با سوداگری امریکا و حکومت ما ارتباط می یابد . در بسیاری از ممالک آسیا و افریقا و امریکا ، فساد بصورت آئین زندگی در آمده است . کسی که به حکومت دست می یابد ، امیدوار است که چون دستش از آن کوتاه شد اندوخته ای جمع کرده باشد . سوداگران امریکائی چون بر این حال وقوف دارند غالباً به صاحب مقامان رشوه میدهند تا قراردادهای خود را به امضاء برسانند . رسوائی سیام یکی از نمونه های بارز این واقعیت است . صاحب مقامان کشور های بیگانه از امریکا استعانت مالی میگیرند و غالباً آن را در حسابهای خصوصی خود سرازیر می کنند ، برمه ، کستاریکا ، هند و اسرائیل در این میانه مستثنی هستند . اما سیاهه نام انگل صفنان دراز است . دستگاه کومین تانک ، چیان کای چک ، شهره خاص و عام شده است . کومین تانک از روزی که بساط خود را در فرمز یهن کرده کرده است ، تغییر رویه در راه رسم خود پدید نیاورد است . امضاء کومین تانک بانواع حیل طرحهایی را که با پول مالیات دهندگان امریکائی اجرا گردیده است ، به مالکیت خصوصی خود انتقال داده اند . در ژوئیه ۱۹۶۰ ، دستگاه چاپخانه ای به ارزش یک میلیون دلار در تاییه ایجاد کردیم و سهام آن را ب معرض فروش نهادیم . یکی از سندبیکاهای شهر پیشنهاد خرید داد ، لیکن بر اثر تهدید کومین تانک پیشنهاد خود را پس گرفت . سیگمانری ده درصد از کمکهای امریکا را حق خود می دانست و می گرفت ، چون یکی از مأموران امریکا یکبار درخواست او را نپذیرفت ، از کره بیرونش کرد .

پول ما بصورت چنان سیلی در میان بعضی ملتها سرازیر گردیده است که تاراج راه قابل قبول برای سروکار داشتن با ما شده است .

۱ - Thomas Aquinas (۱۲۲۵ - ۱۲۷۴) بزرگترین فقیه کاتولیک . صاحب آثار متعدد درباره فلسفه دین مسیحیت

۲ - John Loek (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) خصوف انگلیسی

۳ - Thomas Pain - نویسنده انگلیسی (۱۷۳۷ - ۱۸۰۹) که با امریکا مهاجرت کرد . در امور اقتصادی و سیاسی و مسائل مربوط به حقوق انسانی آثار مهمی بوجود آورده است .

۴ - Thomas Jefferson - سومین رئیس جمهور آمریکا - یکی از پایه گذاران حزب دموکرات (۱۷۴۳ - ۱۸۲۶)

۵ - Thonus Madison (۱۷۵۱ - ۱۸۳۶) - یکی از رؤسای جمهور آمریکا .

دستگاه اطلاعات مرکزی ما با کیسه های پول به انتخابات کشورهای دیگر پای باز کرده ؛ هیچ حسابی هم از جانب او پس داده نده و ممیزی ای صورت نگرفته است .
 تا زمانیکه ما به حساب کلیه مخارج عمومی خود نرسیم و همان مبانی دقیقی را که بانکها در پرداخت وام می طلبند ، طلب نکنیم ، کمکهای خارجی ما چنان اقتضاح آور خواهد بود که تا چشم برهم زنیم ، مردم سرزمینهای کمک گیرنده بسوی راهبران دیگر روی خواهند برد .
 اینها هستند چهار انقلابی که ایالات متحده در ترویج آنها باید بکوشد . مگر آنکه در پشتیبانی از این چهار انقلاب مصمم و دلیر باشیم ، وگرنه جزر و مدهای سیاسی دنیا ما را در عزلت تنهائی و در گرداب خطری بزرگ رها خواهد کرد .

تصحیح

شماره شهر یور - مقاله جامع النوار یخ صفحه ۲۶۶
 در سطر ۱۷ لیدن طبع کارل یان به انقره طبع احمد آتش
 و در سطر ۳۴ سال ۱۳۳۸، ۱۳۳۹ اصلاح شود .

شماره مرداد ۱۳۴۰ مقاله مکملین و بازار مشترك

موضوع	سطر	صفحه
از دولت امریکا	۱۹	۲۲۹
هیوم	۲۰۱ (ذیل صفحه)	۲۲۹
Europe - quich	۵ (ذیل صفحه)	۲۲۹
ما را بدان	۳	۲۳۰
بعد از کلمه « داشته اید » که پایان نامه است ،	۱۵	۲۳۰
باید جمله : ارادتمند - هرلد مکملین ، چاپ شده		۲۳۰
باشد، که با اشتباه در پایان مقاله چاپ شده .		
عبارت	۱ (ذیل صفحه)	۲۳۰